

● من همیشه برای دل

خودم عکس می گیرم

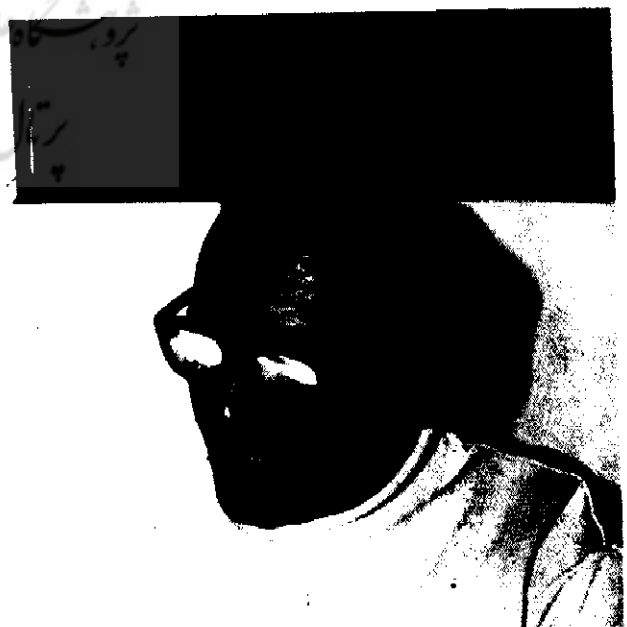
گفت و شنودی با غلامحسین ملک عراقی

عکاس با سابقه مطبوعات

چیزی که در کودکی بیش از همه مرا جذب می کرد،

عکس های سردر سینماها بود

سیرین سعادت پور



● سینما تناثر: آقای ملک عراقی در ابتدا لطفاً کمی درباره خودتان صحبت کنید.

○ ملک عراقی: با تشکر از شما قبل از هرچیز این نکته را یادآور می شوم که من اهل حرف زدن نیستم و همیشه در تنهایی و بدون سرو صدا عکس گرفته ام. از آن موقعی که دوربین را شناختم کارم این بوده و همچنان تا وقتی که توان لازمۀ این کار را داشته باشم، آن را ادامه خواهم داد.

من در سال ۱۳۰۴ در کوچه سیف الملک در حوالی دروازه شمیران به دنیا آمدم، در هفت سالگی به مکتب خانه رفتم و پس از آن به دبستان ادب، که تا کلاس ششم نیز بیشتر نتوانستم ادامه دهم. علاقه زیادی به درس خواندن نداشتم (البته جوانانی که این مطلب را می خوانند بدانند که در شرایط دنیای معاصر، به دنبال تحصیلات رفتن بهترین کار است). ولی خوب من در آن دوره این دید را نداشتم و در ضمن وضع مالی خانواده ام نیز زیاد خوب نبود. من ترک تحصیل کردم تا به پدرم نیز کمک کنم.

● انگیزه عکاسی چگونه در شما بوجود آمد؟

○ یادم می آید که در همان دوران دبستان از مدرسه فرار می کردم و به سینما می رفتم و چیزی که بیش از همه مرا مجذوب می کرد عکس هایی بود که بر سردر سینماها نصب می کردند.

● می خواهید بگویید اولین انگیزه ها را این عکس ها به وجود آوردند؟

○ نه، قبل از آن هروقت با منظره های زیبا یا چهره های دیدنی روبه رو می شدم دلم می خواست آن را به نحوی ثبت کنم، پس شروع به نقاشی آن ها کردم. نقاشی ام با مداد رنگی خوب بود و پیشرفت خوبی داشتم. اما به مرحله آبرنگ که رسیدم دیدم کارهایم جالب نیست و به عکاسی رو آوردم - آن هم به پیروی از یکی از نقاشان که همین کار را کرد. - یک دوربین جعبه ای آگفا به قیمت ۲۰ تومان خریدم و از همه چیز و همه کس عکس می گرفتم.

● آیا از این راه امرار معاش هم می کردید؟

○ خیر، در آن سالها که فکر می کنم ۱۳۲۱ یا ۲۲ باشد، در کارخانه ریسندگی صنایع الدوله کار می کردم. این قبل از رفتنم به سربازی بود. بعد از خدمت نظام وظیفه یعنی از سال ۱۳۲۸ در کارخانه مهمات سازی ارتش شروع به کار کردم و در کنار این کار همواره برای خودم عکس می گرفتم.

● از چه زمانی به طور جدی و مستمر به عنوان عکاس در مطبوعات مشغول به کار شدید؟

○ از جریانهای سیاسی دهه ۱۳۳۰، به خصوص زمان حکومت دکتر مصدق که مطبوعات آزاد بود، علاقمند به این کار شدم.

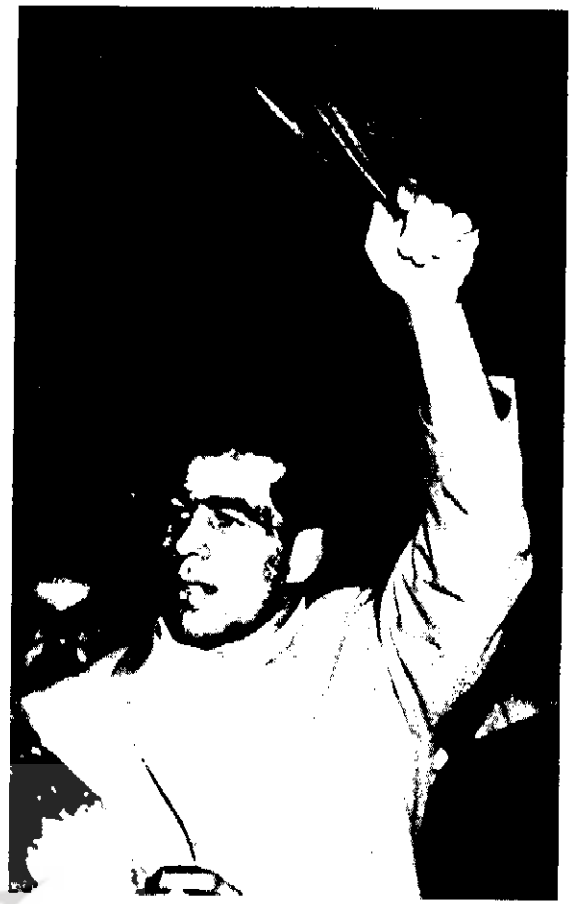
● برای اولین بار با کدام روزنامه شروع به کار کردید؟

○ روزنامه پرخاش و روزنامه به سوی آینده و در همان زمان بود که یک دوربین با فلاش خریدم البته پول آن را که ۳۵۰ تومان بود به کمک یکی از دوستانم تهیه کردم. من برای این روزنامه ها از زندگی مردم عکس و رپورتاژ تهیه می کردم. عکس هایی نیز از دکتر مصدق گرفته ام.

● آیا خاطره جالبی از آن زمان در ذهن دارید؟

○ بله اما خاطره های دردناک است. می گویم دردناک چون هر عکاسی در این موقعیت قرار بگیرد همین حس را خواهد داشت. بعد از سالها هنوز افسوس آن لحظه از دست رفته را می خورم. می دانید، عکاسی ثبت لحظه هاست و اگر لحظه ای از دست برود دیگر نمی توان آن را به دست آورد.

در آن زمان برای روزنامه پرخاش کار می کردم. این روزنامه زیاد پولدار نبود. به من دوربینی داده بودند که هر عکسی که می گرفتم یک لاپ می سوزاند. در آن موقع دوربین و فلاش کم بود و فقط چند نفر از عکاسان



پیشانی
کتابخانه علوم انسانی و مطالعات
سال جامع علوم انسانی



روزنامه‌های کیهان و اطلاعات از نوع خوش داشتند. خلاصه برای گرفتن عکس از دکتر مصدق که به قصد دفاع از ایران در مقابل انگلیس قرار بود به لاهه برود و در دادگاه بین‌المللی شرکت کند، به فرودگاه رفته بودم. من در صف جلو بودم یعنی در بهترین موقعیت برای گرفتن عکس. اما هرکار کردم دوربین فلاش نزد، مثل اینکه باطری فلاش از بین رفته بود ۱۲ فیلم حرام کردم ولی نتوانستم عکسی بگیرم و به همین خاطر ۲ روز مریض بودم. حال و احوال خودم به کنار، جواب روزنامه راجه می‌دادم؟! گفتم: فیلم را به عکاسی داده‌ام اما یکی از کارکنان عکاسی مرده و فیلم را ظاهر نکرده. این اولین باری بود که در زندگی‌ام دروغ گفتم. می‌خواستم در بین فاصله عکسی از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات بگیرم که آنها هم دادن عکس را موکول کردند به بعد از چاپ در روزنامه خودشان و دیگر کار از کار گذشته بود.

● در چه سالی ازدواج کردید؟

سال ۱۳۳۱ ازدواج کردم. یک سال بعد در جریان کودتای سال ۳۲ به دنبال عکس‌هایی که از شلوغی‌ها و از پائین کشیدن مجسمه گرفته بودم و نیز به دلیل جلوگیری از فعالیت مضبوطات در آن دوران، از کارخانه و مطبوعات اخراج شدم. همسر در ابتدا خیلی نگران و ناراحت بود اما به وسطه روحیه خوبی که داشت به زودی با وضع جدید کنار آمد و همیشه یار و یاور من بودند.

● بعد از اخراج از کارخانه و مطبوعات خرج زندگی را از کجا تأمین می‌کردید؟

از راه کارگری! یادم می‌آید در ساختمان نیمه‌کاره‌ای سیم‌کشی می‌کردم. ما مجموعاً ۶ کارگر بودیم که از بین ما فقط یک نفر حرفه اصلی‌اش کارگری بود. از چهار نفر دیگر، دو نفر دبیر و معلم و دو نفر دیگر مهندس بودند. یک روز کارگر کوچ‌کار نیامده بود و من چون پدرم بتا بود و این کارها را از او یاد گرفته بودم کار او را انجام دادم و با اینکه دستهایم زده بود به خوبی از پس آن برآمدم به طوری که بتا به جای چهار تومان، پنج تومان به من داد و همین یک تومان در آن زمان خیلی بزرگی من ارزش داشت. البته آن کارگری صدشرف داشت به کارهایی از قبل واسطه‌گری و دلالتی ارز و فروشندگی سیگار و امثال اینها که بعضی جوانان امروزی به آن مشغول‌ند.

● چگونه دوباره به مطبوعات رو آوردید؟

بعد از چند سال که دوباره وضع مطبوعات کمی بهتر شده بود در مجله امید ایران به سردبیری محمد عاصمی مقالاتی می‌دیدم که از فقر مردم داد سخن می‌داد. چند قطعه از عکس‌هایم را که از مردم و نیز از چند گدا گرفته بودم نزد ایشان بردم و تعدادی از آنها روی جلد مجله به چاپ رسید و از آن پس رسماً عکاس مجله امید ایران شدم.

● آیا خاطره‌ای از همکاری با آن مجله به یاد دارید؟

بله، خاطره‌ای از یک فاجعه، مربوط به زلزله بوئین زهرا. از طرف مجله ما موریت یافتیم که برای عکس برداری به منطقه بروم. با یکی از خبرنگاران رقیم و چندین عکس گرفتیم. یکی از صحنه‌ها که کفن کردن کشته شدگان بود به قدری مرا متأثر کرد که گریه می‌کردم و دیگر نمی‌فهمیدم از چه عکس می‌گیرم. در همین حال به گودالی رسیدیم، خبرنگار همراهم گفت: عکس بگیر. گفتم از چه؟ گفت: بگیر و من هم در همان حال عکسی گرفتم که بهترین عکس شناخته شد و روی جلد مجله هم چاپ شد و به خارج هم فرستاده شد. صحنه عبارت بود از خانمی که کودک خردسالش سینه‌اش را به دهان گرفته بود و دو یا سه کودک دیگر در کنار او که همگی در خواب از دنیا رفته بودند.

● آیا با مجلات دیگری نیز همکاری می‌کردید؟



○ بله، با سبید و سیاه نیز همکاری داشتم. در آن سالها بیشترین فعالیت من با این دو مجله بود اما با مجلات روشنفکر، اطلاعات هفتگی و فردوسی هم کار می‌کردم. البته این را هم بگویم که از سال ۱۳۴۳ تا ۶۲ عکاس مخصوص هواپیمایی ملی ایران بودم و می‌توانم به صراحت بگویم که همه یا بیشتر عکس‌هایی که در این سالها در مجله هُما (نشریه سازمان هواپیمایی) به چاپ رسیده از بهترین عکس‌های من است. قسمت عمده دیگر فعالیت‌م را مجله تلاش به خود اختصاص داده بود. این مجله برای دانشجویان و ایرانیان خارج از کشور چاپ می‌شد و من از طریق عکس‌های زیبایی‌های گوشه و کنار ایران را، از شهرها گرفته تا بناها و گلها و پرندوها، برای آنها به تصویر می‌کشیدم.

● در حال حاضر با کدام مجله کار می‌کنید

○ در حال حاضر در مجله دانستنی‌ها کار می‌کنم و راضی هم هستم. آخرین کارم از معبد آناهیتا در شهرکنگاور است که روی جلد این مجله چاپ شده و تعدادی از عکس‌هایم نیز داخل مجله به چشم می‌خورد. اسلایدهایی هم برای هواپیمایی کشور، از شهر تبریز گرفته‌ام که در نشریه آنها چاپ خواهد شد.

● آ یاد کارهایتان فقط به مسائل اجتماعی پرداخته‌اید یا به هنر از قبیل

سینما و تئاتر هم توجه داشته‌اید؟

○ در این باره باید بگویم پیش از انقلاب از هنرمندان بسیاری عکس گرفته‌ام ولی از پشت صحنه فیلمهای سینمایی فقط یک مورد از فیلمی که خانم رویفادر آن بازی می‌کرد، عکس گرفتم که فیلمها را به خودشان واگذار کردم. اما من به تئاتر خیلی علاقه داشتم. به خصوص تئاترهایی که استاد نوشین در آن نقش داشت و نمایش‌هایی که در تئاتر فردوسی و تئاتر سعدی روی صحنه می‌آمد و تئاتر آناهیتا... و چون به تئاترهای سنگین هنری علاقمند بودم اغلب به آنجا می‌رفتم تا این که به آقای اسکویی پیشنهاد کردم از نمایش‌هایشان عکس بگیرم. عکس‌هایی هم گرفته‌ام. به خصوص از تراموایی به نام هوس که به قدری از نمایش آن خوشم آمد که هنوز در مغزم حک شده است.

در یکی دیگر از نمایش‌های این گروه تعداد تماشاگران به ۱۵ نفر هم نمی‌رسید ولی آنها به قدری جدی و خوب کار کردند که انگار انبوهی تماشاگر دارند. از این جدی بودن آنها خوشم آمد. البته نمایشی به نام موسترا با بازی محمدعلی جعفری هم بود که من آن را سه بار دیدم و دوبار از آن عکس گرفتم.

● در چه سالی؟

○ فکر می‌کنم اولین بار آن را قبل از دهه ۴۰ در تئاتر سعدی و برای دومین بار در حوالی سالهای ۴۴ یا ۴۵ در تئاتر دهقان و سومین بار این نمایش را در سال ۵۸ در تئاتر شهر دیدم و بار دوم و سوم از آن عکس گرفتم.

● با توجه به عکس‌های زیادی که دارید، چرا نمایشگاه نمی‌گذارید؟

○ چون من بیشتر به خاطر دل خودم عکس گرفته‌ام و تا به حال خوشم نمی‌آمده که نمایشگاهی بگذارم.

● آقای ملک عراقی بافتگر صمیمانه و فراوان از شما که در این مصاحبه شرکت کردید اگر مطلبی دارید، بفرمائید.

○ من حتماً باید نام آقای اسماعیل زرافشان که مشوق من در امر عکاسی بود را بیاورم. کار در تاریکخانه را از ایشان فرا گرفته‌ام. این را هم بگویم که من آدم زرتنگی نیستم. در زندگی نامردمی دیده و نامردمی کشیده‌ام با وجود اینها بزرگترین شانس‌ی که در زندگی دارم این است که همسری فوق‌العاده و دو دختر و یک پسر بسیار خوب دارم. همچنین ایران، کشورم را دوست دارم و مردم و مناظر ایران را نیز دوست دارم. □

